

نقدی بر «جزوه سه منبع و سه جزء سوسیالیسم خلقی ایران (ا. م. ک.)»

کمیته انقلابی م-ل سازمان رزمندگان آزادی طبقه کارگر

(۲۴ - ۳ - ۱۳۶۱)

قسمت اول: مقدمه و مدخل: (جایگاه متدلوژی در عرصه ایدئولوژی)

قسمت دوم: در باره تئوری شناخت مارکسیستی-علمی و جایگاه پراتیک در آن

قسمت سوم: در باره رابطه دیالکتیکی تئوری و پراتیک^۱

- مقدمه
- مدخل: (جایگاه متدلوژی در عرصه ایدئولوژی)
- الف: «درک متافیزیکی از پروسه شناخت...»
- ب: عجز از درک رابطه دیالکتیکی تئوری و پراتیک و به این ترتیب در غلطیدن به آکادمیسم در تئوری و اکونومیسم و آوانتوریسم در عمل
- پایان سخن
- آخرین کلام ما: «سخنی با رفقای ا. م. ک. و دیگر بخشهای جنبش م-ل ایران»

^۱ خواننده گرامی، پاره ای از کلمات در تنها نسخه کپی شده این سند که در دسترس ما بود خوانا نبوده است و ما هنگام تنظیم این نوشته برای انتشار بیرونی، به منظور امانت داری، با گذاشتن چند علامت سؤال، متن را ادامه داده ایم. همچنین جهت آسان کردن کپی این نوشته از اینترنت آن را به سه قسمت تقسیم کرده ایم.

قسمت اول: مقدمه و مدخل: (جایگاه متدولوژی در عرصه ایدئولوژی)

مقدمه

دیگر امروزه بجرات کمتر جریانی در جنبش م. ل. ی. ایران را میتوان یافت که سخنی از بحران جنبش به میان نیاورده باشد. آری! شرایط نابسامان و بحرانی م. ل. حتی عقبافتاده‌ترین جریانات را عملاً (عمدتاً از زاویه‌ای آمپریستی) متقاعد نموده که به وجود بحران کنونی (حتی بصورت لفظی هم که شده) اذعان نمایند. بیشتر از پیش روشن است که تصدیق لفظی بحران هنوز هم به معنای درک واقعیت و عمق آن نبوده و نیست. این امر از سوی دیگر بیانگر واقعیت تلخ و ناگوار سیستم کوری است که ریشه در متدولوژی انحرافی حاکم بر جنبش ما دارد. همان پراتیسیسمی که ما را بر آن می‌دارد که چون دسته‌ای کور عمل نموده و بعوض آنکه واقعاً نام پیشاهنگ پرولتری برخود نهاده‌ایم چون نیروهای پس آهنگ و دنباله‌رو عمل نمائیم. که همواره تئوری‌هایمان نه یک گام بلکه گامها از پراتیک مبارزه طبقاتی فاصله دارد. همان پراتیسیسمی که بر متن برخورد یکجانبه به دستاوردهای موجود، نیروهای مبتلا بدان را تا به جایی سوق میدهد که دیگر یا قادر به دیدن کمبودها و انحرافات اساسی جنبش نبوده و یا بصورتی سطحی بدانان برخورد نمایند. و یا آنچنان از دانستن آنها سرمست شویم که به این نکته پی نبریم که گرچه این دستاوردها به بهای گزاف تسبیت گشته ولی هنوز به معنای نفی اوضاع بحرانی جنبش نبوده و مادام که این بحران بر جنبش سایه افکننده است، سخن از رهبری طبقه کارگر در انقلاب کنونی هرچند هم که با علاقه کمونیستی و اعتقاد راسخ بیان گردد، هنوز به معنای مادیت یافتن آن نیست.

«نمیتوان نسبت به مسائلی که در اثر این بحران بروز نموده بی اعتنا بود. هیچ چیز مضرت‌تر و ضداصولی‌تر از کوششی نیست که از طریق عبارت پردازی برای خلاص نمودن گریبان خود از این مسائل میشود. برای دفاع از اصول تئوریک مارکسیسم و قواعد اساسی آن که در نتیجه توسعه نفوذ بورژوازی «رفیقان نیمه راه» مارکسیسم از هر طرف تحریف می‌شود. هیچ چیز مهمتر از متحد نمودن کلیه مارکسیستهایی که به عمق بحران و لزوم مبارزه با آن آگاهند نیست.»

«لنین - در باره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم» تاکید از ماست.

؟؟؟ (اگر اعتقاد) داریم که جنبش م. ل. ی. ما در بحرانی ایدئولوژیک سیاسی بسر می‌برد و اگر واقعاً معنای آنرا درک می‌کنیم، انیرا نیز باید بدانیم که بدون شناخت واقعی از مضمون و به تبع آن شناخت علمی این بحران، صحبت از تدوین مشی و برنامه پرولتری (و نه هر مشی و برنامه‌ای) و به یک کلام تدوین تئوری انقلاب سخنی بی‌معنا و نهایتاً جز عبارت‌پردازی چیزی نیست. کسی که نام مارکسیست بر خود می‌گذارد نمی‌تواند و نباید «نسبت به مسائلی که در اثر بحران بروز نموده بی‌اعتنا باشد و در جهت «متحد نمودن کلیه مارکسیستهایی که به عمق بحران و لزوم مبارزه با آن

آگاهند.» گام بر ندارد. و اگر نیرویی با وجود تمامی فاکتورهایی که از وجود یک بحران فراگیر ایدئولوژیک - سیاسی حکایت دارد باز آنرا انکار کند بدون شک «فرشتگان آسمانی» نیز کاری برای او نتوانند کرد!

همانطوریکه طی نامه‌ای در خطاب به رفقای پیکار گفته‌ایم، معتقدیم که جنبش کمونیستی، به بن‌بستی ایدئولوژیک رسیده است. یعنی آنکه تئوریهای موجود در جنبش کمونیستی، .؟؟؟(در برخورد؟) به واقعیات مقابل پای و در راه تغییر انقلابی آن، هرکدام بنوعی ناتوانی خود را نشان داده‌اند و بدیده ما جنبش م. ل ی در برخورد به بحران موجود؟؟؟(باید از نظر متدولوژی خود را؟) را متحول نموده و در راستای این تحول، به تدوین تئوری انقلاب نایل آید.

؟؟؟(واقعیت). نشان می‌دهد که بحران فعلی که از جنبه‌ای بیان‌کننده تشتت ایدئولوژیک - سیاسی (و به تبع آن تشتت تشکیلاتی) جنبش از یکسو و وجود انحرافات ایدئولوژیک از دیگر- سو می‌باشد، تمرکز خود را از لحاظ ایدئولوژیک بحول مسئله کلیدی امپریالیسم و ساخت (و ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته) باز می‌یابد. درک از امپریالیسم و حرکت سرمایه مالی در کشورهای تحت سلطه و تحلیل از ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته ایران آن حلقه کلیدی است- که در پرتو شناخت مارکسیستی از آن می‌توان به بحران فعلی پاسخ درخور داد. اگر نگاهی به روند حرکتی سه ساله گذشته جنبش بیافکنیم با این امر مواجه خواهیم بود که تمامی سیاست‌های راست و اپورتونیستی و همینطور سیاست‌های «چپ» روانه عموماً ریشه خود را در چگونگی درک از امپریالیسم و مسئله ساخت باز می‌یابد. و باز اگر روشن کنیم که چرا «رزمندگان» دچار اپورتونیسم گشت و یا پیکار در برخورد به تغییر و تحولات اخیر حاکمیت، سیاست‌های راست و تاکتیک‌های اپورتونیستی اتخاذ نمود، بحرانی که در آن نطفه‌بندی شده بود به حد بلوغ خود رسید و... نمی‌توانیم این واقعیت را انکار نماییم که این مسائل در تسلسل زنجیره‌وار خود به درک این جنبش از مقوله کلیدی امپریالیسم و ساخت باز می‌گردد!

هرجریانی بر اساس دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود در مبارزه طبقاتی موجود شرکت جسته و به تبع همین دیدگاه‌هاست که فلان یا بهمان سیاست و تاکتیک معینی را نمایندگی می‌نمایند. درک اپورتونیستی رزمندگان از ماهیت امپریالیسم و تزلزلات او در مقابل رویزیونیسم (مساله سوسیال امپریالیسم....) و تکامل برخی دیگر از نظرات ضدمارکسیستی‌اش در مقطع جنگ از او یک سوسیال‌شوونیست می‌سازد تا پرولتاریا را به آتش بس در مقابل هیئت حاکمه و درگیر شدن در آن «مبارزه ضدامپریالیستی» کذایی دعوت نماید. همین واقعیت است که برخی از جریان‌ها موجود جنبش را وادار کرده که درک خود از امپریالیسم و ساخت را تبیین نموده و به تبع آن به تحلیل صف‌بندی طبقات، مرحله انقلاب، ماهیت هیئت حاکمه و کلاً تاکتیک و استراتژی پرولتاریا در انقلاب همت گماشته. و دیگران را نیز دعوت به چنین حرکتی نمایند. چنین دعوتی گرچه پافشاری بروی یکی از اصول اساسی مارکسیسم می‌باشد. (دعوتی که رفقای ا. م. ک بدرستی از چندی پیش در جنبش بروی آن پافشاری می‌نمودند.) و گرچه چنین حرکتی گام‌های بسیاری از

موقعیت ۳ ساله گذشته جنبش به پیش است. ولی هنوز به خاطر آنکه تمامی واقعیت و عمق بحران را درک نکرده و فقط بخشی از آنرا بیان میکند، طبیعتاً قادر به ارائه راه حل علمی برای بحران موجود نیست.

تنها راه حل رفقای معتقد به چنین مسئله‌ای «مبارزه ایدئولوژیک بروی مشی و برنامه» است که بزعم آنان تئوری انقلاب از درون چنین مبارزه‌ای بیرون خواهد آمد!

این کاملاً صحیح است که جنبش م. ل. ی ما در گذشته عموماً بدون درکی روشن از مسئله امپریالیسم و ساخت، مضمون مرحله انقلاب، صف بندی طبقات، ماهیت طبقه حاکمه و... را به اصطلاح «تبیین» می نمود و این مسلماً حرکتی غیرمارکسیستی و از لحاظ متدولوژیک متافیزیکی بود. و گرچه حال پس از یکدوره نه چندان کوتاه (نزدیک به ???) به این نکته دست یافته است. اما با نگاه دقیق تری به وضعیت کنونی جنبش درک این واقعیت چندان دشوار نخواهد بود. که تئوریها و کلاً دیدگاههای برنامه‌ای موجود جنبش م. ل. حتی آن نیروهایی که در این محدوده چون گذشته هم عمل نمی نمایند. بر سر مسائل اساسی و کلیدی گرچه دارای جوانبی درست نیز است اما در کلیت خود نه بیان قانونمندیهای موجود در جامعه بلکه گاه در نقطه مقابل آن نیز قرار دارد. بیک کلام بر هیچکدام از آنان نمیتوان نام تئوری انقلاب نهاد.

؟؟؟(سؤال) اینجاست که این چه دیدگاه متدولوژیکی است که از یک پدیده مشخص که دارای مضمونی واحد می باشد، درکهای متنوع و گاه متضادی بدست می دهد. مسلماً سخن بر سر فلان اختلاف کوچک و بهمان تحلیل پیش پا افتاده نیست. بلکه صحبت بر سر اختلاف ایدئولوژیک - سیاسی عمیقی است که بر این متن درک واحد از مضمون مرحله انقلاب، صف بندی طبقات، تحلیل دقیق از مضمون مرحله انقلاب (و نه کلی گوییهای صرف) و ماهیت هیئت حاکمه از هیچکدام وجود ندارد؟! و آن وحدتهای ظاهری در سطح اختلافات واقعی در عمق را بیان می کنند. بطور مثال کسی که در حیطة ساخت اعتقاد دارد که کل سرمایه اجتماعی وابسته به امپریالیسم است و یا در نقطه مقابل آن دیدگاه کسی که کل سرمایه اجتماعی را وابسته به امپریالیسم ندیده و به نوعی «سرمایه دمکراتیک» در جامعه معتقد است چه اتفاق نظری در عمق می تواند داشته باشد؟

و یا وحدت یکی که در هیچ دوران به وجود بورژوازی ملی در جامعه ایران اعتقاد نداشته و دیگری که در نقطه مقابل آن اعتقاد داشته است چگونه؟ آیا این اختلافات فقط از طریق «مبارزه ایدئولوژیک» قابل رفع می باشند، بدیده مانه؟! در نتیجه اگر بخواهیم وجود اختلافات ایدئولوژیک - سیاسی موجود در جنبش را صرفاً با این امر نشان دهیم که چون در گذشته جنبش عموماً برای تبیین صف بندی طبقات، مرحله انقلاب و... آنرا منوط به دید روشن از ساخت و بطریق اولی درک از امپریالیسم ??? (گرچه بخشی از واقعیت را بیان کرده ایم اما به این سؤال پاسخ نداده ایم که در حال حاضر که حداقل جریانات معینی در جنبش دیگر به این روش غیر-مارکسیستی ??? (اعتراف؟) می نمایند. چرا تشتت ایدئولوژیک - سیاسی کماکان باقی است؟ و باز

اگر صرفاً از طریق مبارزه ایدئولوژیک میشد این تشتت را از بین ببرد، چگونه مبارزه ایدئولوژیک تاکنونی جنبش چنین ثمری نداشته است؟

؟؟؟ (جهت؟) پاسخ‌دهی به این سؤال است که می‌توان از این نقطه یک گام اساسی به‌پیش گذارد. میتوان به کشف علت این امر نایل گردید. واقعیت این است که پراگماتیسم حاکم بر جنبش (که خود محصولی از ماتریالیسم عامیانه است) ما را برآن می‌دارد تا یا در زنجیره بهم پیوسته روابط علت و معلولی به پیش نرویم و یا آنرا تا ریشه دنبال ننمائیم، پراگماتیسم یکی از خصوصیات عمده ماتریالیسم کهنه یا مکانیکی است که از بینش متافیزیکی آن سرچشمه می‌گیرد. زمانی که جنبش قادر نیست انحرافات گذشته و حال خود را واقعاً ریشه‌یابی نماید، چگونه این امر قابل توضیح است؟ و اگر خواسته باشیم تعریفی کوتاه اما درعین حال جامع از رابطه علت و معلول بدست داده باشیم باید به سخن لنین گوش فرادهیم:

«علت و معلول لحظات و آنات وابستگی جهان شمول، پیوستگی (جهان‌شمول) و تسلسل متقابل حوادث و واقعه‌ها می‌باشند، آندو حلقه‌هایی هستند در زنجیره تکامل ماده.»

لنین: دفترهای فلسفی _ جلد ۳۸

آنطور که قبلاً گفتیم سؤال اینجاست که چرا فلان یا بهمان نیرو، این یا آن درک معین انحرافی از ساخت و امپریالیسم را ارائه میدهد؟ چرا در جنبش نظرات متنوعی از امپریالیسم و ساخت وجود دارد؟ و چرا در تحلیل ماهیت هیئت حاکمه چندین نظر گوناگون شکل می‌گیرد (که درعین حال هیچکدام بیان واقعی و همه‌جانبه‌ای از آن نمی‌باشند). آیا تمامی اینها را میتوان از طریق ضعف تئوریک یا جنبه معرفتی قضیه و امثالهم توضیح داد؟ طبعاً در اینجا نیز پاسخ ما منفی است! اما آخرین حلقه این زنجیره علت و معلولی را نهایتاً میتوان با دیدگاههای متدولوژیک حاکم بر جنبش توضیح داد.

سریعتر بگوئیم، بدیده ما متدولوژی غالب بر جنبش م- ل ی ایران دچار انحرافات اساسی است که نه تنها از متدولوژی مارکسیستی (ماتریالیسم دیالکتیک) فاصله داشته بلکه فراتر از این بیشتر به ماتریالیسم عامیانه نزدیک است تا ماتریالیسم دیالکتیک و این نه سخنی گزاف بلکه توضیح علمی واقعیت موجود می‌باشد. از سوی دیگر توضیح کاملتر این مطلب نمی‌تواند بدون توجه به بحران جهانی و رابطه معینی که میان این دو وجود دارد صورت پذیرد. و این نیز بدو دلیل زیر متکی است:

اول: آنکه شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی ایران (از قبل از قیام) در مقطعی صورت گرفت که جنبش م. ل. جهانی در حال از سرگذراندن بحران ناشی از رویزونیسم خروش‌چینی بود. و بی-شک بررسی حیات و تکامل این جنبش نمی‌تواند جدا از تاثیرات معینی که از بحران جهانی گرفته صورت گیرد.

دوم: اینکه «اندیشه مائوتسه دون» یکدهه بر اذهان جنبش م. ل. جهانی و همینطور جنبش ما حاکم بوده است و کماکان جنبش ما قادر به نفی دیالکتیکی آن نگشته و این دیدگاه فلسفی عموماً بر اذهان جنبش ما حاکم است. بدین جهت بررسی عمیق و همه جانبه بحران جنبش م. ل. ی ایران بدون برخورد به بحران جهانی و تعیین رابطه این دو غیرممکن است.

با نگاهی به سیمای کنونی جنبش م. ل. ی جهان نموده‌های واقعی یک بحران ایدئولوژیک - سیاسی فراگیر را باز خواهیم یافت. تشتت عمیق ایدئولوژیک - سیاسی، عقب ماندن از مبارزه طبقاتی پرولتاریای جهانی و وجود انحرافات گوناگون (که بعنوان مثال میتوان از مجموعه درکهای انحرافی از امپریالیسم - استقلال سیاسی و یا از چگونگی برخورد «حزب کار آلبانی» به «رژیم جمهوری اسلامی» نام برد.) اینان همگی از چنین بحرانی حکایت می‌کنند. اکنون پرولتاریای جهانی فاقد تاکتیک و استراتژی معینی که منطبق با ویژگیهای عصر باشد بوده و بالطبع فاقد یک «تئوری انقلابی» است!

کسی که نمی‌خواهد عمداً دیدگان خود را بر روی بحران جهانی ببندد، باید روشن سازد که اولاً مضمون این بحران چه بوده و ثانیاً علت بروز و تداوم آن چیست؟ و همچنین در صورت اعتقاد به وجود بحران جنبش م. ل. جهانی و ایران، رابطه این دو را نشان دهد!

کسی که نمی‌خواهد برخوردی «ملی» به بحران داشته باشد و از سوی دیگر آن را برخوردی مارکسیستی نیز بداند باید بصورتی اثباتی نشان دهد که هیچ رابطه معینی بین این دو وجود نداشته و بطریق اولی راه حل بحران جهانی یک چیز و راه حل بحران «ما» چیز دیگری است!! در غیراینصورت خام اندیشی و کوتاه نظری خود را به نمایش می‌گذارد.

همانطور که در آن نامه نیز آمده است، برای رسیدن به درکی همه جانبه از بحران جهانی به بررسی تاریخ آن دست زدیم. این مسلم است که نقطه آغاز بروز بحران جهانی تاریخی (بطور ملموس) با پیدایش رویزیونیسم خروشچفی و صفبندی نوینی که در سطح جهان شکل گرفت معنا می‌یابد. مبارزه احزاب چین و آلبانی در ایندوران بر علیه رویزیونیسم خروشچفی علیرغم حقانیت تاریخی خود و جدای از دستاوردهایی که در دل خود داشت قادر به نفی دیالکتیکی بحران نگشت چرا که خود این مرزبندیها مبتلا به انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی معینی بود که بدیده ما نهایتاً ریشه در متدولوژی آنان دارد. بدین ترتیب بحران در ایندوره نفی دیالکتیکی نگشت اما بخاطر حقانیت تاریخی مرزبندیهای این احزاب از حدت آن کاسته شد. اوایل دهه هفتاد الی هشتاد، مقارن با حاکمیت تمام عیار «اندیشه مائوتسه دون» بر جنبش م. ل. جهانی است. «اندیشه مائوتسه دون» می‌رود تا در این دوران با تکامل منطقی و اجتناب ناپذیر انحرافاتش خود باعث شکل‌گیری بحرانی دیگر گردد. فرموله شدن تئوری «سه جهان» از متن حزب کمونیست چین و حاکم شدنش بر این حزب و برخی دیگر از نیروها، بحران نوینی در میان احزاب م. ل. جهانی بوجود آورد. عقب افتادگی در آن بود که ابتدا مجموعه احزابی که با «سه جهان» به عنوان جریان رویزیونیستی مرز می‌کشیدند، «اندیشه مائوتسه دون» را تمام و کمال از آن جدا ساخته و «سه جهان» را بعنوان مقوله‌ای «در خود» می‌نگریستند. ولی بتدریج و آنهم باز از زاویه امپریستی

این موضوع روشن می‌گشت که برخورد دیالکتیکی و علمی به «سه جهان» نمی‌تواند بر بستر نقدی همه جانبه از «اندیشه مائوتسه‌دون» صورت نگیرد.

برخورد «حزب کار آلبانی» بعنوان پرچمدار مبارزه علیه «اندیشه مائوتسه‌دون» نیز نه برخوردی دیالکتیکی بلکه نفی مطلق آن بود. و چون هگلیان جوان که هگل را همچون «سگی مرده» بدور می‌انداختند، رفتار نمود. درحقیقت او با رویزیونیستی قلمداد کردن «اندیشه مائوتسه‌دون» از ابتدا آگاه و ناآگاه حقانیت مبارزه ای که؟؟؟؟ قبل با رویزیونیسم خروش‌چفی شد را کمرنگ ساخت. «اندیشه مائوتسه‌دون» از سوی حزب کار آلبانی به کناری گذاشته شده و بسادگی مردود شناخته شد. ...چنین اندیشه ای که اولاً عمده رهبری مبارزه بر علیه رویزیونیسم خروش‌چفی را علیرغم اینکه چه کسی در ابتدا این مبارزه را آغاز نمود بعهدہ داشت و ثانیاً عملاً یک دهه بر اذهان جنبش م. ل. جهانی حاکم بود نمی‌توانست صرفاً با نادیده انگاشتن آن از میان برخیزد. این اندیشه باید نفی دیالکتیکی میشد و کماکان نیز چنین وظیفه ای در جنبش م. ل. ی سنگینی می‌کند.

خلاصه کنیم:

بدیده ما در حال حاضر در سطح جهانی جوامع سرمایه داری وابسته (و سرمایه داری دولتی به‌مثابه شکل خاصی از آن) کانال اصلی^۲ نابودی سیستم امپریالیستی را تشکیل می‌دهد. عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی و مساله اساسی پرولتاریای جهان در حال حاضر نه پاسخگویی به چگونگی ساختمان سوسیالیسم (گرچه این مسأله یکی از مواردی است که برای حل نهایی بحران جهانی باید پاسخی قطعی بدان داد.) بلکه در چگونگی امر انقلابات پرولتری است.

؟؟؟ پرولتاریای جهان برای روشن کردن مضمون استراتژی و تاکتیک خود در عرصه بین‌المللی باید بر مبنای درک لنینی از مقوله امپریالیسم و تبیین ویژگیهای آن (که پدیده سوسیالیسم امپریالیسم هم جزو فاکتورهای اساسی آن می‌باشد) به متد ساخت جوامع سرمایه داری وابسته (و دولتی) پاسخی شایسته و کمونیستی ارائه نماید.

و اگر با دیده موشکافانه به روندهای اساسی موجود (در چند سال اخیر) در سطح جهان بنگریم با این امر مواجه خواهیم شد که مساله خطیر انقلابات در جوامعی چون ایران اروگوئه - السالوادور و (یعنی جوامعی با نظام سرمایه‌داری وابسته) بعنوان مساله مبرم روز عملاً طرح گشته ولی متأسفانه در هیچکدام از این موارد نیز پرولتاریای این کشورها رهبری را بدست نداشته و ندارد. همچنین بطور مثال اگر به برخوردهای «حزب کار آلبانی» نظری اجمالی بیاندازیم خواهیم دید که چگونه دیدی اپورتونیستی (در اینمورد) داشته. و به تبع آن به اتخاذ سیاستهایی بغایت

^۲ ما بر این باوریم که انقلاب پرولتری از کانال انقلاب در جوامع سرمایه داری وابسته (در لحظه حاضر) گذر می‌کند. درحقیقت کانال نابودی سیستم امپریالیستی اسیای و عمدتاً در وقوع همین انقلابات می‌باشد.

اپورتونیستی (یعنی دفاع از رژیم «جمهوری اسلامی» و...) دست یازیده است. و در حقیقت آگاه و ناآگاه پرولتاریای ایران را دعوت به سازش طبقاتی با رژیمی ارتجاعی می‌نماید!! جنبش م. ل. ی جهان اگر بخواهد به امر انقلاب پرولتری واقعاً تحقق بخشد ضرورتاً می‌باید به این مسأله کلیدی و محوری پاسخ گوید. امری که علیرغم تمامی تلاش‌ها هنوز صورت نگرفته است. از جنبه‌ای دیگر اساس انحرافات موجود در جنبش جهانی دقیقاً به همین مسأله درک از امپریالیسم و ویژگیهای کنونی... (ویژگیهای عصر امپریالیسم در این دوره که مسأله ساخت جوامع سرمایه داری وابسته در این راستا قابل توضیح است) باز می‌گردد.

... در خاتمه رابطه بحران جهان و ایران را روشن سازیم:

اعتقاد ما بر اینست که ریشه عمومی و اصلی تشنت ایدئولوژیک - سیاسی موجود در جنبش جهانی و ایران در همان درک از مسأله امپریالیسم (و ویژگیهای آن) و ساخت جوامع سرمایه داری وابسته-دولتی) می‌باشد و از سوی دیگر عدم درک لنینی از مقوله امپریالیسم تبیین اصولی مسأله ساخت ریشه خود را در متدولوژی حاکم بر جنبش جهانی و ایران (و دقیق‌تر گفته باشیم) و در انحرافات متدولوژیک حاکم بر جنبش م. ل. ی جهان و ایران باز می‌یابد. این انحرافات مسلماً نه به معنای انحراف در متدولوژی مارکسیستی، بلکه انحرافات موجود در دیدگاههای فلسفی حاکم بر جنبش است.

سخن بر سر این نیست که گویا متدولوژی مارکسیستی دچار «نقض» یا «انحراف» می‌باشد هرگز!! بلکه در اینست که آیا متدولوژی حاکم بر جنبش جهانی و همچنین «ما» متدولوژی مارکسیستی بوده و بر آن انطباق دارد یا نه؟ کسانی که در متدولوژی حاکم بر جنبش «اشکالی» نمی‌بینند باید به این سؤال پاسخ گویند که آیا عمدتاً بر مبنای دیدگاه فلسفی «مائوتسه‌دون» حرکت نمی‌نمایند؟ و اگر چنین است آیا این دیدگاه فلسفی همان متدولوژی مارکسیستی است؟

به اعتقاد ما دیدگاه فلسفی «مائو» نه «تکامل خلاق فلسفه مارکسیستی» بلکه در بسیاری موارد تحریف آنست و نهایتاً آنکه این دیدگاه بیش از آنکه به ماتریالیسم دیالکتیک نزدیکی داشته باشد به ماتریالیسم عامیانه^۳ نزدیک بوده و از لحاظ طبقاتی دیدگاهی خرده بورژوازی است!

به همین خاطر است که ما در همان نامه نوشته ایم:

«بدیده ما برخورد به این اندیشه (برای نفی دیالکتیکی آن) بر بستر تبیین تغییرات زندگی اقتصادی - اجتماعی در سطح جهانی و یا روشن ساختن «انگیزنده این قوای انگیزاننده» تنها مسیری است که می‌تواند ما را به نفی دیالکتیکی بحران موجود راهبر باشد.»

(ص - ۱۴ نامه «خطاب به رفقای پیکار در راه آزادی طبقه کارگر»)

^۳ البته زمانی که از «ماتریالیسم عامیانه» صحبت می‌نمایم منظورمان این نیست که این دیدگاه متدولوژیک دقیقاً همان «ماتریالیسم میکانیکی» قبل از مارکس است. بلکه به آن بسیار نزدیکی دارد. چرا که ویژگی «ماتریالیسم دیالکتیک» از همان وجه دیالکتیک این فلسفه است اما ماتریالیسم عامیانه کنه دیالکتیک را درک ننموده و برداشتی کاملاً سطحی و یکجانبه از آن دارد و به بیانی دیگر دچار متافیزیسم است. «ماتریالیسم عامیانه» در این معنوده دچار پراگماتیسم و از سوی دیگر یکجانبه‌نگری است. این دیدگاه دقیقاً متکی بر امپریسم بوده و در حیطه مبارزه طبقاتی پراتیسم کور است. ماتریالیسم عامیانه اساساً درکی از مسأله گذار ما نداشته و در حقیقت به شیوه متافیزیکی به تبیین پدیده‌ها دست می‌زند. و درک او از پروسه شناخت مارکسیستی درک کاملاً مغشوش و عملاً تحریف شده است که ما در ادامه این مسأله را روشن‌تر خواهیم ساخت.

؟؟؟ ما قادر نخواهیم بود جنبش خود را متحول نماییم. جز از این طریق که در جهت نفی دیالکتیکی «اندیشه مائوتسه‌دون» حرکت نماییم. راه حل این نیست که «اندیشه مائوتسه‌دون» به کناری افکند و به ساده‌گی آنرا مردود شناخت. چرا که فقط با مردود شمردن (شناختن) آن از میدان بدر نمی‌رود. نفی ما، نه نفی انگارگرایانه، نه نفی این در ذهن بلکه نفی در عین باید باشد. اینکه می‌گوییم جنبش خود را باید متحول نماییم بدین معناست تحول متدولوژیک و بر این بستر بقولی ایدئولوژیک. تمام راه‌های دیگر راه نبوده بلکه بیراهه است.

برای کسانی که نمی‌خواهند با دیدگانی باز به واقعیات موجود بنگرند و برای کسانی که پس از بارها و بارها تجربیات تلخ نمی‌خواهند به گذشته خود و جنبش که مقولاتی جدا از یکدیگر نیستند برخوردی ریشه‌ای داشته باشند. همین کافیست که به موقعیت کنونی جنبش م. ل. ی ایران بنگرند تا حداقل واقعیات تلخ و کشنده دیدگان آنان را بگشاید و آنان را از توهمات موجود بیرون کشیده تا با نگاهی علمی به مسائل و معضلات مقابل پای بنگرند. اگر در گذشته وجود سازمانهای سرتاسری چون «رزمندگان» و «پیکار» و تشکیلات باصطلاح منسجم دیگر زمینه‌ای مناسب برای توهمات موجود جنبش، نسبت به توان خود بود، اکنون چگونه است؟ جنبشی که به خیال خود می‌رفت تا ستاد پرولتاریا «حزب طبقه کارگر» را ایجاد نماید. جنبشی که فکر می‌کرد قادر به برقراری رهبری طبقه کارگر در انقلاب کنونی می‌باشد، اکنون در چه اوضاع و احوالی بسر می‌برد. جنبشی که بواقع با درکی بسیار سطحی شعار پرمعنای «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی وجود ندارد» را تکرار کرده خود بخاطر فقدان همین تئوری انقلابی دچار ورشکستگی گردیده است. و آیا بحران اخیر «سازمان پیکار» و تلاشی آن بیان‌گویای این حقیقت نیست؟⁴

جنبش م. ل. ی ما باید که مجموعه انحرافات گذشته و حال خود را بر بستر نقدی همه‌جانبه و مارکسیستی ریشه‌یابی نموده و آنان را به کنار زند و بر این راستا در جهت تدوین تئوری انقلاب حرکت نماید. مادام که جنبش ما نخواهد به واقعیات زنده بدان صورتی که هستند برخورد نماید، بی‌شک تغییر انقلابی دادن آنان نیز درحرف باقی خواهد ماند. اکنون امر تدوین تئوری انقلاب بدون ارائه راه حل مارکسیستی در امر بحران توهمی بیش نبوده و از اینرو وظیفه مبرم و فوری مجموعه جنبش م. ل. ی ما چیزی جز حل بحران کنونی نیست.

اما کسی که بخواهد بحران فعلی را نفی دیالکتیکی نماید، کسی که بخواهد جنبش را از این اوضاع نابسامان و بحرانی رهایی بخشد، کسی که بخواهد عملاً (و نه در حرف) و ؟؟؟ به تدوین تئوری انقلاب دست بزند و نهایتاً مساله رهبری طبقه کارگر در انقلاب فعلی را از سطح یک درخواست بصورت امری مادیت یافته درآورده، باید که برخوردی علمی را به امر بحران داشته باشد. و تنها برخورد علمی بدان- دیدن بحران از زاویه جهانی ؟؟؟ و علل بروز و تداوم آن و به تبع این حرکت در جهت رفع آن است. این میسر نیست جز از طریق تحول در دیدگاههای

⁴ از سوی دیگر بحران جنبش که ابتدا بندهای ایدئولوژیک را سست نموده و درگستره خود در روابط تشکیلاتی نیز نفوذ می‌نماید- همان زمینه مناسبی است که شدت گستردگی ضربات اخیر را قابل درک می‌سازد- مناسبانه جنبش ما بیش از آنکه از «رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی» ضربه خورده باشد از خود و بحران موجودش ضربه خورده است. و بدین ترتیب شدت ضربات نه نشانه مطلقگی رژیم حاکم بلکه ناشی از ضعف و مجموعه نارسایی‌های جنبش ما است!!

متدولوژیک خود و جنبش - تحولی که نه به معنای به اصطلاح تکامل فلسفه مارکسیسم بلکه درک همه جانبه آن و کلاً مرزبندی دیالکتیکی با وجدان فلسفی حاکم بر جنبش کنونی. از این طریق است که میتوان به تحولی در دیدگاههای ایدئولوژیک - سیاسی دست زد، که خود مبنایی جز داشتن درکی لنینی از مقوله امپریالیسم و ویژگی‌های آن (همچنین ویژگی‌های عصر کنونی و نه تغییر این عصر به چیزی دیگر!) و بر این راستا تحلیلی علمی از ساخت چیز دیگری نیست و درچنین مسیری است که «تئوری انقلاب» تدوین گشته که بقول لنین «شریعت جامد نبوده بلکه فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پراتیک جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی بخود می‌گیرد.»

؟؟؟ بطوریکه از عنوان نوشته حاضر بر می‌آید برخورد ما نقدی است بر دیدگاههای متدولوژیک رفقای (ا. م. ک) که گویا خود را از تمامی انحرافات متدولوژیک حاکم بر جنبش عاری دانسته و در حقیقت خود را نماینده «مارکسیسم انقلابی» و دیگران را پوپولیستهای خرده بورژوازی جنبش می‌دانند. این رفقا که از مدتها پیش موجودیت خود را ؟؟؟؟؟ اعلام نمودند معتقدند که «مجموعه جنبش م. ل. ی ما دچار یک نوع اپورتونیزم خودبخودی است که محصول پوپولیسم حاکم بر جنبش است! از سوی دیگر تحلیل آنان از بحران فعلی جنبش نیز بر بستر چنین دیدگاهی ارائه گشته، اینکه «بحران» ما بحران پوپولیسم است!!! و خلاصه سعی این رفقا اینست که تمامی مسائل را با همان پوپولیسم ؟؟؟؟شان توضیح داده و در حقیقت «مارکسیسم انقلابی» خود را چون گذشته!! کاملاً منسجم!! و بدون هر شکافی نگاه دارند، و اگر چنین تلاشی با واقعیت همخوانی نداشته باشد، چه باک!!!!

همانطور که اشاره نمودیم قصد ما در اینجا نقد دیدگاههای متدولوژیک این رفقا است. البته نقد دیدگاههای ایدئولوژیک سیاسی و تحلیل آنان از بحران فعلی را به مقالات بعدی محول می‌نمائیم. در نتیجه تلاش ما در این نوشته اینست تا نشان دهیم که آن «ماتریالیسم مکانیکی و عامیانه» ای که این رفقا از حاکمیتش بر جنبش کمونیستی ما و بقول خودشان این «پوپولیسم خرده‌بورژوا» سخن می‌رانند بر خود این رفقا نیز به نوعی حاکم است. و یا در یک عبارت خلاصه کنیم. سعی در این است تا اثبات نماییم که دیدگاه متدولوژیک حاکم بر جنبش م. ل. ی و ا. م. ک عموماً همان دیدگاه متدولوژیک «اندیشه مائوتسه دون» می‌باشد.

سؤال اینجاست که چرا در اولین گام خود نقد از رفقای ا. م. ک. را در پیش‌رویمان گذاردیم؟

اولاً: آنان یکی از (شاید بتوان گفت) «منسجم‌ترین» جریان موجود در جنبش کمونیستی ما بوده که تئوری‌های خود را تئوری انقلاب و برنامه‌شان را تنها برنامه پرولتری در سطح جنبش می‌دانند.

ثانیاً: آنکه این رفقا جزء معدود جریاناتی هستند که دیدگاه متدولوژیکشان را بروشنی و صریحاً ارائه نموده و بدیده خود از موضع «مارکسیسم انقلابی» به نقد متدولوژیک جنبش دست زده‌اند.

بدین خاطر برخورد به نیرویی که خود را تنها نماینده متدولوژی مارکسیستی در جنبش ما میدانند از اهمیت خاصی برخوردار بود. چرا که به آن دسته از نیروهایی که بدنبال اتحاد مبارزان کمونیست کشیده شده‌اند نشان دهیم که واقعیت امر از چه قرار است؟!

و در خاتمه اینرا نیز بگوییم که رفقای ا. م. ک. در برخی از زمینه‌ها حرکتی پیشرو داشته و نکات صحیحی را نیز مطرح ساخته‌اند. بطور مثال پافشاری بروی ارائه دیدگاه در باره ساخت و بر این مبنا روشن کردن صف بندی طبقات و غیره.. حرکتی پیشرو از جانب این رفقا بوده است. و یا دامن زدن مبارزه ایدئولوژیک سیاسی بروی درک غیرمارکسیستی نیروهایی چون «رزمندگان» و «راه کارگر» برسر مضمون انقلاب دموکراتیک و ... از چنین برخوردهایی می‌باشد. اما در عین- حال مجموعه این مسائل نافی دیدگاه انحرافی متدولوژیک و به تبع آن دیدگاههای ایدئولوژیک سیاسی آنان نیست! آخر الامر آنکه ما وظیفه خود دانستیم تا در گام اول با تصویر نمودن کنه دیدگاه متدولوژیک این رفقا نشان دهیم که اگر پوسته بیرونی متدولوژی این رفقا را کمی خراش دهیم با چیزی جز همان «ماتریالیسم عامیانه» مواجه نخواهیم گشت. و تا در گامهای بعدی ما به نقد دیدگاههای ایدئولوژیک سیاسی و کلاً برنامه‌ای آنان دست زنیم و نشان دهیم که گر چه مساله تدوین برنامه امری مبهم برای جنبش است. اما برای رسیدن به آن باید در چه مسیری گام برداشت؟

این مقاله حاصل اولین کار برون گروهی است که به جنبش ارائه میشود.

مدخل: (جایگاه متدولوژی در عرصه ایدئولوژی)

در این نکته کاملاً با رفقای ا. م. ک. موافق هستیم که: «در زمینه فلسفی اصولاً کمتر در جنبش کمونیستی کار شده است.» اما از سوی دیگر کار «در زمینه فلسفه» برخورد «به این جنبه از انحرافات جنبش کمونیستی» جایگاهی ویژه و خاص را احراز می‌نماید. به بیانی دیگر زمانی که ما از حاکمیت انحرافات متدولوژیک معینی بر جنبش کمونیستی ایران صحبت می‌کنیم سوالی که مطرح می‌شود اینست که برخورد به این انحرافات چه جایگاهی دارد؟ و اینکه چه رابطه منطقی بین این انحرافات و انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی وجود داشته؟ و آخر الامر کنارزدن این انحرافات ایدئولوژیک سیاسی آیا از کانال برخورد به انحرافات متدولوژیک گذار نمی‌کند؟ از دیدگاه ما چنین حرکتی (یعنی برخورد به انحرافات متدولوژیک) پیش شرط هرگونه برخورد دیگری است! پیش شرط نه به معنای آنکه نقد خود از فلان نیروی کمونیستی را از برخورد متدولوژیک آغاز نموده و در انتها نیز با برخورد متدولوژیک پایان دهیم. بلکه بدین معنا که برخورد متدولوژیک را در آغاز تا به سطح برخوردی ایدئولوژیک - سیاسی در انتها ادامه دهیم. چراکه برخورد تجربیدی به امر متدولوژی (جدا از چهار چوب ایدئولوژیک) تعلقی به مارکسیسم نداشته. بلکه آنچه که نهایتاً بیش از هر چیز برای وی ارزش دارد، برخوردی در محدوده

؟؟؟ جنبه‌ای دیگر این مساله را مورد برخورد قرار دهیم. بالطبع موضع مارکسیسم در قبال هستی موجود بطور اعم و جوامع انسانی بطور اخص نه فقط توضیح و تفسیر آنها بلکه نهایتاً قدم ؟؟؟(در جهت؟) تغییر انقلابی آنان می‌باشد. اما از سوی دیگر چه تغییر انقلابی هستی و چه جوامع انسانی (که در اینجا جامعه بورژوازی مقصود ماست) بر طبق قوانین صورت می‌گیرد که بر آن حاکم است و نه بصورتی ولونتاریستی یعنی اراده گرایانه! در حقیقت این تکامل، تکاملی دیالکتیکی است که بقول انگلس:

«تکامل دیالکتیکی که در طبیعت و در تاریخ بروز میکند یعنی رابطه علی آن جنبش پیش رونده‌ایکه از خلال همه پیچ و خمهای و از خلال همه گامهای قهقرایی موقت برای خود راه باز می‌کند از او دونی به علی ارتقاء می‌یابد.»

(انگلس لودویک فویرباخ)

بطور مثال: ماتریالیسم تاریخی که توضیح چگونگی تکامل و کلاً سیرتسلولی تکاملی جوامع بشری را نشان میدهد مشحون از این درک دیالکتیکی است که با بینشی جز ماتریالیسم دیالکتیک قابل حصول نبود. نتیجه آنکه هستی را می‌بایست بدان صورتی توضیح داد که واقعاً هست و بدان طریقی تغییر داد که قوانین تغییر و تکامل آن حکم می‌کند. و بدون شک چنین حرکتی نیز جز از طریق مسلح بودن به بینشی دیالکتیکی و طریق اولی ماتریالیسم دیالکتیک امکانپذیر نیست. باز بطور مثال سؤال می‌گردد که علت تخیلی بودن سوسیالیسم ماقبل مارکس در چیست؟ آیا بدین خاطر است که دیدگاه متدولوژیک نمایندگان این سوسیالیسم منطبق بر ماتریالیسم مکانیکی بوده است؟⁵

اما از سوی دیگر سوسیالیسم علمی مارکس بیان ثوریک یک ضرورت تاریخی یعنی اجتناب ناپذیری نابودی سرمایه‌داری از طریق قهری می‌باشد. پس از مارکس جامعه سرمایه‌داری رقابت آزاد طی مراحل به مرحله عالی تکامل خود یعنی امپریالیسم گذار نمود. این لنین بود که قادر به کشف قانونمندی‌های این پدیده نوین گردید. مسلماً چنین حرکتی نیز بر بستر درک واقعی از کاپیتال و بررسی واقعی مدارک و تعقیب قدم به قدم تغییرات سرمایه‌داری رقابت آزاد به امپریالیسم، از طریق بکار بست متدولوژی مارکسیستی امکانپذیر بود. لنین از این طریق توانست ثابت نماید که چگونه «تمرکز در مرحله معینی از تکامل، بخودی خود کار را به اصطلاح به انحصار می‌کشاند» و اینکه چگونه از بطن رقابت آزاد پدیده ای بنام انحصار پا می‌گیرد که با آن در تضاد قرار دارد. لنین در مورد متد مارکس می‌نویسد:

«اگر مارکس «منطق» (بطور عام) را از خود به یادگار گذاشته، ولی منطق (خاص) سرمایه را عرضه داشته و مناسب است که از آن تا حد ممکن در مورد متد مطروحه بهره جوییم. در

⁵ همانطور که انگلس می‌گوید: سوسیالیسم بیان حقیقت و عقل و عدالت است و فقط کشف‌اش مانده است تا بتواند به نیروی خویش جهان را مسخر کند و از آنجا که حقیقت مطلق از زمان و مکان و تکامل بشری و تاریخی جدا و مستقل است پس امری است صرفاً تصادفی که این حقیقت کجا و کی مکشوف گردد! «(انگلس آنتی دورینگ)

«سرمایه» مارکس علم منطق - دیالکتیک و تئوری شناخت ماتریالیستی (به سه اصطلاح نیازی نیست هر سه یک چیز بیش نیستند) را بکار برده و آنچه در نزد هگل با ارزش بوده را گرفته و تکامل بخشیده است.» (لنین - دفترهای فلسفی - جلد ۳۸)

بدین خاطر است که لنین نیز با اتکاء به کاپیتال و درک واقعی متدولوژی نهفته در آن و بکار بست این متدولوژی «امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» را عرضه داشته و بر مبنای روشن کردن عصر جدید (عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری) مارکسیسم را تکامل داد. و علاوه بر این او در مقابل نقطه نظرات انحرافی و ضد مارکسیستی ایستاده و لجاج و یکجانبه‌نگری آنان در برخورد به آموزشهای مارکس را بباد حمله و انتقاد گرفت.

لنین حتی تا به آنجایی به روی جایگاه و اهمیت دیالکتیک مارکسیستی تاکید می‌ورزید که در برخورد به کمونیستهای «چپ» که می‌گفتند:

« باید هرگونه مصالحه ای را با احزاب دیگر... و هرگونه سیاست مانور و سازشکاری را با قاطعیت تمام رد کرد »

می‌نویسد:

«شگفت‌آور است که چگونه چپ‌ها با چنین نظریاتی حکم تقبیح قطعی بلشویسم را صادر نمی‌کنند! زیرا ممکن نیست چپ‌های آلمانی ندانند که سرپای تاریخ بلشویسم خواه قبل و خواه بعد از انقلاب اکتبر، سرشار از موارد مانور، سازشکاری و مصالحه با احزاب دیگر و از آنجمله با احزاب بورژوازی است!»

«درست کردن نسخه یا یک قاعده عمومی (هیچ مصالحه ای ماذون نیست!)» که برای کلیه موارد بکار آید حرف مهمی است. باید از خود دارای نظر بود تا در هر موردی بتوان از اوضاع سردرآورد.»

«افراد ساده لوح و بکلی بی‌تجربه گمان می‌کنند همینقدر کافست که مصالحه بطور اعم ماذون شمرده شود تا هرگونه حدفاصلی بین اپورتونیسم، که ما بطرز آشتی ناپذیر علیه آن مبارزه میکنیم و مارکسیسم انقلابی یا کمونیسم از بین رود. ولی به چنین افرادی تا زمانیکه بدین نکته پی‌نبرده‌اند که تمام حد فاصل‌ها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک تا حدود معینی مشروطند، به هیچ طریقی جز از راه تعلیم و تربیت و تنویر افکار و تجربه سیاسی و معیشتی طولانی نمیتوان کمک نمود.»

لنین بیماری کودکی «چپ روی» در کمونیسم ص ۷۵۳ تاکیدات از ماست.

در اینجا لنین به نکته‌ای بسیار عمیق اشاره می‌نماید، اینکه: «تمام حدفاصل‌ها خواه در طبیعت و خواه در جامعه متحرک و تا حدود معینی مشروطند.» یعنی او حقیقتاً حکم نا درست متافیزیسم که بقول انگلس: «قولش آری. آری و نه نه است.» را زیر سوال کشید و نوید می‌دهد که چگونه میتوان کمونیست بود. و تحت شرایط خاصی به این یا آن مصالحه دست زد. و اینکه چگونه میتوان تحت شرایط معینی (که اساساً شرایط ابژکتیف تکامل آنرا تعیین می‌نماید) «ضدها را با هم آشتی داد» برای «کمونیست‌های چپ» مارکسیسم انقلابی عدم قبول هرگونه مصالحه‌ای - و

بالعکس هرگونه مصالحه‌ای معنایی جز سازشکاری و اپورتونیسیم ندارد. اما برای لنین که تعیین کننده هر چیز در مارکسیسم را دیالکتیک انقلابی آن می‌داند. - میتوان کمونیست بود اما در فلان شرایط به این یا آن مصالحه نیز تن داد.

اما فراتر از این لنین زمانیکه همین کمونیست‌های چپ در برخورد به پارلمان‌های بورژوایی می‌گفتند که: «... باید هرگونه بازگشتی را بسوی شکل‌های مبارزه پارلمانی - که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است (را) با قطعیت تمام رد کرد...» می‌گوید:

«بدیهی است کسیکه بشیوه سابق و بطور اعم بگوید امتناع از شرکت در پارلمان‌های بورژوایی در هیچ شرایطی ماذون نیست سخنی به ناحق گفته است.»

(همانجا)

«اینکه پارلمان‌تاریسم از لحاظ تاریخی کهنه شده است به مفهوم جهانی-تاریخی است، یعنی عصر پارلمان‌تاریسم بورژوایی سپری شده و عصر دیکتاتوری پرولتاریا آغاز گردیده است. در این امر تردیدی نیست ولی مقیاس جهانی - تاریخی - دهها سال را در نظر می‌گیرد. ده بیست سال زودتر یا دیرتر از نقطه مقیاس جهانی - تاریخی تفاوتی ندارد. و از نظر تاریخ جهانی موضوع ناچیزی هست که حتی بطور تقریب هم نمی‌توان آنرا به حساب آورد. و بهمین جهت استناد به مقیاس جهانی - تاریخی در مورد مساله سیاست عملی فاحشترین خطای تئوریک است.»

(همانجا)

لذا در اینجا باز «کمونیست‌های چپ» درک نمی‌کردند که نفی بی‌چون و چرای شکل‌های کهنه به هیچ‌روی برخوردی مارکسیستی بدان نیست. بلکه باید دید که چگونه از مضمون کهنه به مضمون نوین میتوان گذار نمود. چراکه عموماً گذار به مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکلها صورت می‌گیرد. اساس مساله در اینجا درک و دیالکتیک انقلابی مارکسیسم هست تا جایی که لنین در ادامه می‌نویسد:

«آنچه برای پیشوایان انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و اتوبوئر و غیرو رخ داد که خود مارکسیست‌های بسیار دانشمند و نسبت به سوسیالیسم وفادار بودند، می‌توانست و (می‌بایست) درس مفیدی باشد. آنها لزوم تاکتیک بانرزش را کاملاً درک می‌کردند و دیالکتیک مارکس را خود می‌آموختند و به دیگران تعلیم هم می‌دادند و بسیاری از آنچه که آنها در این رشته انجام داده‌اند برای همیشه بعنوان دستاورد گرانبهایی در ادبیات سوسیالیستی باقی خواهد ماند. ولی در بکار بستن این دیالکتیک مرتکب چنان اشتباهی شدند و یا عملاً چنان نادیدنی‌هایی از کار درآمدند و در مورد بحساب آوردن تغییر و تبدیل سریع شکلها و مملو شدن سریع شکل‌های کهنه از مضمون نو چنان ناتوانی از خود نشان دادند که سرنوشت آنها فقط اندکی غبطه‌آورتر از سرنوشت هایندمان و گد پلخانف است. علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که «محو تماشای» یک شکل معین رشد جنبش کارگر و سوسیالیسم شدند و یکجانبه بودن این شکلها را فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که به حکم شرایط عینی ناگزیر

شده بود ترسیدند. به تکرار حقایق ساده و از برشده و در نظر اول بی چون و چرایی نظیر: سه از دو بیشتر است ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر شبیه است تا به حساب و از آنهم بیشتر به ریاضیات عالی شباهت دارد تا به ریاضیات مقدماتی. در واقعیت امر تمام شکل‌های کهنه جنبش سوسیالیستی از مضمون‌های نوین مملو شدند و لذا در جلوی اعداد علامت جدیدی که «منها» باشد، پیدا شد و لی عقلای ما کماکان با شجاعت تمام اصرار می‌ورزیدند (و اصرار می‌ورزند) خود و دیگران را متقاعد سازند که «منهای سه» از «منهای دو» بیشتر است.

باید سعی کرد کمونیست‌ها همین اشتباه را متنها از جانب دیگر تکرار نکنند. یا بعبارت صحیح‌تر باید سعی کرد همین اشتباه را که کمونیست‌های «چپ» از جانب دیگر مرتکب می‌شوند سریع‌تر و زودتر و بنحوی که برای بدن کمتر دردناک باشد برطرف ساخت. آئین پرستی خشکمغزانه چپ نیز همانند آئین پرستی خشکمغزانه راست اشتباه است. البته اشتباه آئین پرستی خشکمغزانه چپ در لحظه حاضر هزار بار از اشتباه آئین پرستی خشکمغزانه راست (یعنی سوسیال شوینیسیم و کائوتسکیسم) کم خطرتر و کم اهمیت‌تر است. این فقط بدان جهت است که کمونیسم چپ جریانی کاملاً جوان است و تازه دارد پدید می‌آید. فقط بدین جهت است که بیماری مزبور را در شرایط معینی میتوان به آسانی معالجه کرد. و باید با نهایت جدیت دست بکار معالجه آن شد.

(همانجا ص- ۷۶۶)

و آخر الامر چنین ادامه میدهد:

«آئین پرستی خشک مغزانه راست فقط در شمول شکل‌های کهنه لجاج می‌ورزید و چون مضمون نوین را ندید بکلی ورشکست گردید. آئین پرستی خشک مغزانه چپ در نفی بی- چون و چرای شکل‌های کهنه معینی لجاج می‌ورزد و نمی‌بیند که مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکل‌ها برای خود راه باز میکند و لذا وظیفه ما بعنوان کمونیست این است که بر تمام شکل‌ها مسلط گردیم و بیاموزیم که چگونه باید حداکثر سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل نمود. یک شکل را با شکل دیگر تعویض کرد و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این نوع، که طبقه ما یا مساعی ما موجب آن نبوده است، دمساز نمود.»

(همانجا ص- ۷۶۶)

و این یعنی کاربست دیالکتیک حتی در عرصه تاکتیکیها !!! ایندو نقل قول طولانی را بدین خاطر آوردیم که نشان دهیم آموزگاران پرولتاریا چه نقشی را برای متدولوژی مارکسیستی (ماتریالیسم دیالکتیک) قائل میشوند! اما زمانی که از تدوین «تئوری انقلاب» سخن می‌گوییم، طبیعتاً این «تئوری انقلاب» از بکاربست ماتریالیسم دیالکتیک (و البته روشن است با تکیه بر اصول اساسی مارکسیسم) در تبیین قانونمندی جامعه مد نظر است. به بیانی دیگر در تدوین «تئوری انقلاب» تکیه صرف به تئوری‌های عام مارکسیستی کافی نبوده بلکه انطباق این اصول با شرایط مشخص

فلان جامعه مد نظر است. واین نیز جز از طریق کاربست متدولوژی مارکسیستی امکانپذیر نیست. بدین جهت ما در برخورد به رفقای ا. م. ک (زمانی که اعتقاد به حاکمیت انحرافات متدولوژیک معینی بر جنبش و از جمله این رفقا داریم) برخوردمان را با نقد دیدگاههای متدولوژیک این رفقا آغاز می نماییم و در آینده برخورد به دیدگاههای ایدئولوژیک - سیاسی رفقای ا. م. ک را نیز ارائه خواهیم داد. چرا که معتقدیم بدون برخورد به ریشه انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی جریانات مارکسیستی تمامی راه حل ها تا در حد تسکین درد (و نه برطرف کردن آن) باقی خواهد ماند.

و یکبار دیگر این سخن خود را تکرار می نماییم که بدون مرزبندی با وجدان فلسفی حاکم بر جنبش که بیشتر به ماتریالیسم عامیانه نزدیکی دارد تا ماتریالیسم دیالکتیک، قادر به تدوین تئوری انقلاب و به تبع آن مادیت بخشیدن به رهبری طبقه کارگر در انقلاب کنونی نخواهیم بود. و تنها مسیری که ما را به تدوین برنامه های پرولتری هدایت میکند چنین برخوردی است و بس.

پایان قسمت اول